

## سندشناسی

### بررسی فرمان ایغوری ابوسعید بهادرخان و ارتباط آن با کشف یکی از جعل‌های تاریخی صفویه

#### ابوالعلاء سودآور (هوستون)

هرگاه قبایل صحرانشین قدرتمند شوند و بر کشوری سلطه یابند، به دلیل عدم آشنایی با تشکیلات دیوانی، اجباراً متولّ به منشیان و کارگزاران پیشین می‌شوند و روش گذشتگان را ادامه می‌دهند. این چنین است که علیرغم تهاجمات مکرّر قبایل صحرانشین و دگرگوئی‌های سیاسی در سرزمین‌های آسیایی، روش‌های دیوانی ادامه پیدا کردن و مایه ثبات شدند.

مجموعه‌ای نویافته از استاد سرزمین باختران (افغانستان کنونی) بهترین نمونه است از برای نمایاندن این تداوم، و نشانگر آن است که چگونه بعضی روش‌های دیوانی هخامنشیان، که خود وارث دیوانیان عیلامی و بین‌النهرینی بودند، تا زمان مغلولان در آسیای مرکزی جاری بود. قسمتی از این استاد را پروفسور شانول شاکد مطالعه کرده و بعضی خصوصیات آنها را توضیح داده است.<sup>۱</sup> روشی که در این استاد جلب نظر می‌کند، انعکاس متن عرضه‌داشت است در فرمانی که در پاسخ آن صادر می‌شد. خصوصیتی است که در فرامین فارسی نمی‌بینیم، ولی در فرمانی از ایلخان ابوسعید بهادرخان (حک: ۷۱۶ – ۷۳۶ق)، که به زبان ایغوری است، کماکان مشهود است و محتواش افسانه بودن یکی دیگر از روایات مربوط به شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی (۶۵۰ – ۷۳۵ق) را بر ملا می‌کند: بر خلاف روایات صفوی، وارث خرقه شیخ زاهد گیلانی (د ۷۰۰ق) نه شیخ صفی الدین، که فرزند ارشد شیخ زاهد، شیخ جمال الدین علی بوده است.

<sup>۱</sup> پروفسور شانول شاکد اول بار نتایج مطالعاتش را در پاریس در کولژ دو فرانس ارائه داد و سپس شمه‌ای از آن را به چاپ رسانید:

Shaul Shaked, *Le satrape de Bactriane et son gouverneur: Documents araméens du IV<sup>e</sup> s. avant notre ère provenant de Bactriane. Conférences données au Collège de France 14 et 21 mai 2003* (Persika 4; Paris: De Boccard, 2004).

چکیده: به تازگی مجموعه‌ای از استاد دوران هخامنشی در باختران (افغانستان کنونی) یافت شده است. نکته‌ای که در این استاد جلب توجه می‌کند این است که مضمون عریضه در فرمانی که در پاسخ به آن صادر می‌شد نیز توشه می‌شده است. مشابه این روش در سندی بازمانده از دوره ایلخانی نیز دیده می‌شود. این سند، فرمانی است به زبان ایغوری از ایلخان ابوسعید بهادرخان (حک: ۷۱۶ – ۷۳۶ق) که در پاسخ به شکایت شیخ بدرالدین ابومحمد محمود، نواده پسری شیخ زاهد گیلانی صادر شده است. بدرالدین مدعاً بوده است که پس از پدرش، شیخ جمال الدین علی، وی می‌باشد بر مستند شیخ زاهد بنشیند، در حالی که یکی از خویشاوندانش (عمو یا برادر) به نام شمس الدین محمد این منصب را به ناحق تصالح کرده است.

این فرمان یکی از جعلیات تاریخی سلسله صفویه را بر ملا می‌کند. طبق روایت ملعولی که در کتاب صفوة الصفاي توکلی بن اسماعیل بزاز اردبیلی آمده است، شیخ زاهد گیلانی (د ۷۰۰ق) شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی (۶۵۰ – ۷۳۵ق) را به جانشینی خود برگزیده بود، حال آنکه از این نامه استنباط می‌شود که پس از شیخ زاهد بی هیچ واسطه‌ای فرزند ارشد او، شیخ جمال الدین علی جانشین وی گشته است.

در این مقاله آوانویسی فرمان ایغوری و ترجمه فارسی آن نیز آمده است. کلیدواژه: شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی، شیخ زاهد گیلانی، شیخ بدرالدین ابومحمد محمود، شیخ جمال الدین علی، شمس الدین محمد، ابوسعید بهادرخان، توکلی بن اسماعیل بزاز اردبیلی، صفویه، استاد ایلخانی، مکاتبات دیوانی، زبان ایغوری، صفوة الصفا، جعل تاریخ.

✓ این مقاله را نگارنده به زبان انگلیسی در کنفرانس راونا ارائه داده بود: "Achaemenid Bureaucratic Practices and Safavid Falsification of History", in: *Proceedings of the 5<sup>th</sup> Conference of the Societas Iranologica Europea*, Ravenna 6–11 October 2003, Vol. II, 2006, pp 231–239.

کش نامه بهارستان: با تشکر از سرکار خانم مهناز عبدالله‌خان گرجی (مسئول پخش مرمت و حفاظت موزه ملی ایران)، آقای شهاب شهیدی (امن اموال فرهنگی بخش اسلامی موزه ملی ایران) و نیز آقای عمام الدین شیخ‌الحكمانی برای همکاری در تهیه عکس از اصل فرمان ایغوری ابوسعید بهادرخان.

✓ عکاس: عباس محیوب فر (دفتر طراحان الف).



## دفینه نویافته

حدود ده پانزده سال پیش، مجموعه‌ای از اسناد دیوانی مربوط به دوران هخامنشی در بازار عتیقه لندن عرضه شد که توسط بنیاد نور (خلیلی) خریداری شد. منشأ آن دفینه‌ای بود از سرزمین باختران، یعنی افغانستان کنونی؛ و عمدها شامل دو نوع مدرک بود: یکی قطعات چوبی بریده شده که نوشته‌ای هم داشتند، و دیگری سیاهه یا رونوشتی از مکاتبات دیوانی، اکثراً بر روی چرم.

## چوبک‌ها

چوبک‌های دفینه مدور بودند و قلمی شکل، و در مبادلات تجاری به کار می‌رفتند. فی المثل، از برای ارسال تعدادی اسب از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر، به تعداد اسب‌های مورد معامله شیارهایی بر کنار چوبک‌ها کنده می‌شد. سپس آنها را دو نیم می‌کردند، به طوری که در لبه هر نیمه چوب قسمتی از شیارها مشهود بود. بر روی صفحه بریده شده آن نیز نوشته‌ای به خط آرامی افزوده می‌شد که حاوی بعضی اطلاعات دیگر درباره معامله بود.<sup>\*</sup> هر یک از طرفین معامله یک نیمه چوب دریافت می‌کرد که سند معامله‌اش بود و چون شیارهای دو سند می‌باشد مطابقت داشته باشند تغییر یک جانبه آنها ممکن نبود. شگفتاکه در یکی از گزارش‌های چینی مورخ ۱۲۳۷ م، که درباره آداب و عادات مغول‌ها است، روشی کاملاً مشابه تشریح شده است:

تینگ این موضوع را بررسی کرده، نتیجه گرفته بود که تاتارها (یعنی مغول‌ها) در ابتدا خط و نوشته نداشتند. ولی اکنون (یعنی در امپراتوری مغولی چین) سه نوع خط به کار می‌برند. اما در سرزمین خود تاتارها فقط یک نوع سند مبادله می‌شود و آن قطعه چوبی است کوچک به طول سه یا چهار تسون که شیارهایی در چهار گوش آن تعییه شده است. اگر ده اسب بفرستند ده شیار وارد می‌کنند. به طور کلی شیارها نماینده اعدادند.<sup>۲</sup>

گزارشی دیگر از همان زمان، درباره اقوامی که پیش از مغول بر چین استیلا یافته بودند، یعنی ختائیان و قوم جورخه (جین)، می‌گوید که اینان نیز روشی مشابه داشتند: بعضی اوقات چوبی را دو نیم می‌کنند و به عنوان سند به کار می‌برند. بدولاً بر رویش شیار می‌اندازند و بعد هر نیمه



ت ۱: چوبک‌های هخامنشی به خط آرامی، که در حکم سند معاملات بوده‌اند.

۲ چینیان مغول‌ها را «تاتارهای سیاه» می‌گفتند و این رونام این گزارش «آداب تاتارهای سیاه» است، نک: 501: Cleaves, 1951: 501.

۳ Cleaves, 1951: 504.

می توان به دست آورد. محتملاً بیش از آنچه در وهلة اول معلوم پروفسور کلیوز شد<sup>۴</sup>. پس به پیروی از تذکر مینورسکی، و به واسطه اطلاعات جدیدی که در خلال این مدت به دست آمده، ذیلاً سعی داشتهام که بعضی از عبارات کلیوز را اصلاح کرده، ترجمه کامل تری ارائه بدهم، بدون اینکه با زبان و خط ایغوری آشنایی داشته باشم. اصلاحات نگارنده بر حسب قرائت تاریخی است و بر مبنای آنچه از فحوای متن آشکار می شود (نک: متن فرمان).

مهمترین فردی که فرمان از او نام می برد، شخصی است که به ایغوری نامش «شیغ شاغید ابرایم»<sup>۵</sup> نگاشته شده و کلیوز آن را «شیخ شهید ابراهیم» می خواند. اما مینورسکی نه تنها آن را اصلاح کرده و تشخیص می دهد که منظور «شیخ زاهد ابراهیم» است، بلکه توضیح می دهد که دو نامبرده دیگر، یعنی جمال الدین علی و شمس الدین محمد، پسران اویند. سپس اضافه می کند که «به نظر می آید که این سند بازتابی است از نزاع بر سر جانشینی شیخ زاهد» و روشنگر اینکه شیخ صفوی الدین اردبیلی همواره از پشتیبانی پادشاهان مغول برخوردار نبوده و با دخالت و حتی مخالفت ایشان نیز مواجه شده است.<sup>۶</sup> علیرغم این تذکر، مینورسکی از نتیجه گیری کلی ترسرباز زده و به اهمیت این مدرک در مورد بر ملا کردن ادعای واهی صفویه، که جدشان شیخ صفوی وارث بلا واسطه شیخ زاهد گیلانی بوده، اشاره ای نکرده است. از برای درک بهتر این موضوع پیشینه مختصری از تاریخچه آن دوره لازم است.

### افسانه جانشینی شیخ زاهد

منبع اصلی ما در مورد دوره آغازین طریقت صفویه، صفوهه اصفای توکلی این اسماعیل بزرگ است که حدود سنه ۷۵۰ نگاشته شده است، یعنی در دورانی که صفویه هنوز گرایش به شیعه گری نداشتند. و چون شیوخ صفوی شیعه شدند و سیاست موسوی ادعا کردند، لازم شد که متن صفوهه اصفا اصلاح شود. از این رو، همان طور که احمد کسری اثبات کرد، هر قسمی از متن که خلاف آن مدعای بود، به دستور شاه طهماسب (حک: ۹۳۰ – ۹۸۴) حذف و یا اصلاح شد و شجره نسب شیخ صفوی الدین اسحاق به امام موسی کاظم رسید.<sup>۷</sup>

### فرامین

چنانکه گفته شد، از خصوصیات جالب بعضی اسناد باختり انکاس متن عرضه داشت است در دستوری که در پاسخ صادر می شد، که علت شکایت را مشخص می کرد. پس دستور صادره متکی به عرضه داشت بود و اعتبار آن مشروط بود به صحّت عرضه. اگر غلط می بود دستور مورد نداشت. در زمانی که مراسلات بین حکام و زیرستانشان هفت‌ها بلکه ماه‌ها به طول می انجامید، وجود این شرط سدی بود در برابر گزارشات نادرست، و بازدارنده دستور بود به هنگام تغییر یا رفع موارد شکایت. در فرامین فارسی این سنت از دیر باز منسوخ شد. شاید به زعم منشیان دیوانی اگر انشای دیگری عیناً بازگو می شد خدشه ای بود بر قلمفرسایی شان. اما منشیان ترک و مغول که نگارشی بی تکلف داشتند این سنت را حفظ کردند. از جمله، فرمانی داریم در موزه ایران باستان از ابوسعید بهادرخان به خط ایغوری و مورخ ۷۲۰ق<sup>۸</sup>، که اول بار دانشمند فقید پل پلیو (P. Pelliot) در ۱۹۳۶ به آن اشاره کرد و سپس به سال ۱۹۵۳ پروفسور کلیوز (F. Cleaves)، به کوشش بسیار، اجزای پراکنده آن را بازسازی کرد و به انگلیسی ترجمه نمود.<sup>۹</sup> در این فرمان، بعد از ذکر اصلی عرضه داشت، منشی دیوان ابوسعید پیش درآمدی بر سر دستور می گذارد به عبارت: «اگر راست باشد...»، که شرط لازم الرعایة است (نک: متن فرمان). واضحًا مجری دستور می باید قبل از هر اقدامی تحقیق کند که اظهارات شاکی درست است یا نه. از این رو فرمان دو جنبه دارد: هم اطلاعاتی درباره شاکی در بردارد و هم بازتابی است از روش‌های دیوانی ایلخانان.

### فرمان ابوسعید

ترجمه سند کاری بس دشوار بود. می بايست متنی قابل فهم از مدرک پاره‌پاره‌ای که در آن بسیاری لغات و اسامی فارسی را با تلفظ ترکی ولی به خط ناخوانای ایغوری نگاشته بودند استخراج کرد. و الحق تنها کلیوز بود که می توانست از عهده این کار برآید. معدّلک، موضوعی را که پروفسور مینورسکی اول بار در نقد خود بر مقاله کلیوز گوشزد کرد نباید فراموش نمود: «از مطالعه مجدد اصل فرمان و غور در سوابق و وابستگی نامبردگان در فرمان نتایجی

<sup>۴</sup> نامه بهارستان: شماره ثبت این سند که در صورت فعلی در هفت قطعه است در موزه ملی ایران، ۳۳۲۲، ۳۳۲۳، ۳۳۲۴، ۲۰۸۲۳، ۲۰۸۲۲، ۲۰۸۲۵، ۲۰۸۲۴ می باشد.

<sup>5</sup> Cleaves, 1953: 27–33; Pelliot, 1936: 37–44.

<sup>6</sup> Minorsky, 1954: 515–527.

<sup>7</sup> شیغ شاید ابرایم.

<sup>8</sup> Minorsky, 1954: 521.

<sup>9</sup> عجب این است که مینورسکی بدون آنکه متوجه بشود که کاتب ایغور «زاهد» را در همه جا به «شاغید» مبدل کرده، درست حدس زده که عبارت اشاره به شیخ زاهد دارد. ولی در ضمن تأکید کرده که عنوان «شہید» بر نام او نارواست و کاتب سهوا آن را در همه جا اضافه کرده است. همان طور که خود کلیوز اشاره کرده، در کتابت ایغوری «ه»، «خ» و «غ» به یک نشان هستند و چون تلفظ «ز» ندارند آن را به حرفي دیگر نمایش می دهند، ظاهرآ به «ش» یا «س».

<sup>۱۰</sup> Mazzaoui, 1972: 46–۵۱؛ نک: ۱۳۵۲؛ نیز، نک: ۵۵–۶۶.

الف. به گفته خود ابن بزاز، اکثریت پیروان شیخ طرفدار شیخ جمال الدین علی بودند. دلیلی هم که از قول آنها می‌آورد این است که اگر صفوی الدین وارث خرقه شیخ زاهد می‌شد به اردبیل می‌رفت و در نتیجه پیروان گیلانی شیخ بی خانمان می‌شدند. پس روشن است که کرامات صفوی الدین سایر مریدان را تحت تأثیر قرار نداده بود.

ب. هرچند ابن بزاز کوشش دارد فرزند شیخ را در برابر صفوی الدین نالایق جلوه دهد، بهناچار رعایت عنوان و شهرت او می‌کند و مکرّر او را شیخ جمال الدین علی می‌نامد و حتی تذکر می‌دهد که «سفیدریش» است.

در این صورت پر واضح است که فرزند ارشدی که خود به مقام شیخوخیت رسیده و ریشن سفید است و مشهور به «جمال الدین»، نمی‌تواند شایسته جانشینی نباشد و مسلماً بر تازهوارد جوانتر، که صفوی الدین باشد، ارجح است.

ج. مقام و جذبه شیخ زاهد چنان بود که اگر نظرش واقعاً بر صفوی الدین قرار گرفته بود پیروانش رایک حرف بس بود و لازم نبود به آزمایشی پردازد که پرسش را در برابر مریدان بی ارزش کند.

د. مهم‌تر آنکه اگر صفوی الدین به جانشینی انتخاب شده بود، تا آخر نزد مرشدش می‌ماند، حال آنکه قبل از مرگ او گیلان را ترک گفت و به اردبیل رفت.

معدلک، این فرمان ابوسعید است که به طور قاطع رد مدعای ابن بزاز نموده و جانشین واقعی شیخ زاهد را معرفی می‌کند.

### وارث پوست تخت شیخ زاهد

در فرمان ابوسعید، شکایتی از شیخ بدرالدین ابومحمد محمود منعکس است مبتنی بر اینکه مطابق «یَرِیغ ماضی»، بعد از پدرش شیخ جمال الدین سجاده شیخ زاهد ابراهیم از آن او بود، ولی شمس الدین آن را غصب کرده و در اموال موقوفه دخل و تصرف کرده است.

توجه به دو نکته لازم است:

نکته اول اشاره‌ای است در فرمان که به سجاده شیخ شده است. منشأ به ارث رسیدن سجاده، آئین جوامع مهری ایران باستان است، که اثرش بر سیاری از سلسله‌های دراویش مشهود است. حسن پیروزجو شرحی در این باره نوشته<sup>۱۳</sup> و نگارنده هم امیدوار است که به زودی شرح مبسوط‌تری ارائه دهد. مجمل قضیه این است که رؤسای مجتمع مهری بر پوست گاو یا گوسفند قربانی می‌نشستند و این پوست به منزله تخت ریاستشان بود. بعد از حمله اعراب، این سنت در مجمع خرم‌دینان ادامه یافت.

اما بازسازی تاریخ و دگرگون کردن وقایع در این متن، خاص دوران طهماسب نبود و سابقه‌ای طولانی داشت. شروعش با همان ابن بزاز بود که در ستایش شیخ صفوی افسانه‌های گوناگون بافته، از جمله اینکه شیخ زاهد صفوی الدین را به جانشینی خود برگزیده بود. به زعم ابن بزاز، کرامات شیخ صفوی می‌بایست بر همه روشن بوده باشد، علی‌الخصوص بر مرشدش شیخ زاهد، و اگر چنین بوده زینده جانشینی شیخ تنها او بود. داستان مربوطه در صفوه الصفا به شرح زیر است:

صفوی الدین در طلب نور حق، به جرگه شیخ زاهد در گیلان می‌پیوندد و مورد توجه قرار می‌گیرد تا آنجا که شیخ دختر خود بی‌بی فاطمه را به ازدواج او در می‌آورد. توجه روزافرون شیخ زاهد به صفوی الدین مایه نگرانی سایر مریدان می‌شود که مبادا او را شیخ به جای فرزند ارشدش، یعنی شیخ جمال الدین علی، به جانشینی انتخاب کند. از برای رفع نگرانی مریدان، شیخ زاهد دست به آزمایشی می‌زند. ابتدا از ایشان می‌پرسد که خلوت جمال الدین کجاست؟ می‌گویند: «در جنب خلوت شیخ». سپس می‌پرسد که خلوت صفوی کجاست؟ پاسخ می‌دهند: «بر کنار دریا و به فاصله نیم فرسخ». در این هنگام هر دورا به نام می‌طلبید. از علی صدایی به گوش نمی‌رسد، ولی لبیک صفوی را مریدان می‌شنوند. لحظه‌ای بعد، صفوی سراسیمه وارد می‌شود و شیخ از او می‌پرسد که سبب آمدنت چیست؟ جواب می‌دهد: «شیخ ندا فرمود، بدان سبب آمدم». شیخ رو به مریدان می‌کند و می‌گوید: «این تقارب و نزدیکی که بین ما و صفوی می‌بینید مشیت الهی است و سرپیچی از آن جایز نه».<sup>۱۰</sup>

از این قبیل داستان‌ها تعدادی دیگر نیز در متن آمده است، همگی به منظور تأیید نزدیکی صفوی الدین به شیخ زاهد و نمایاندن عدم لیاقت جمال الدین علی.<sup>۱۱</sup> ظاهراً نیم قرن پس از مرگ شیخ زاهد، شهرت او هنوز چنان بود که ابن بزاز می‌بایست به لطائف الحیل شیخ صفوی را وارث اصلی او معرفی کند. با مرور زمان، افسانه مبدل به تاریخ شد، تا آنجا که خواندمیر هم داستان فوق را با جزئی تفاوت در حبیب السیر منعکس می‌کند و شیخ صفوی را وارث بلا منازع شیخ زاهد معرفی می‌نماید.<sup>۱۲</sup>

از خصوصیات پرده‌دری‌های تاریخ یکی این است که حقیقت امر مخفی نمی‌ماند و به نحوی ازانحاء آشکار می‌شود. داستان جانشینی شیخ زاهد نیز از این قاعده مستثنی نیست، زیرا چهار نکته مستتر در آن دلالت برخلاف موضوع دارند:



می‌کردند، مشروط بر آنکه مخالف تبلیغاتشان نباشد. اما اگر این فرمان را که منافی یکی از افتخارات صفویه بود از بین نبردند، علتش آن است که مبلغان صفوی به خط ایغوری آشنا نبودند و محتوای فرمان برایشان نامفهوم بود.

### اشاره به امیر چوپان

در ضمن جملاتِ منهیانه، که معمول این فرامین بود و به جهت جلوگیری از تعدی مأمورین مالیاتی گنجانده می‌شد، در اینجا جمله‌ای داریم که کلیوز آن را «آبن چوبن» خوانده و مینورسکی درباره‌اش اظهار نظر کرده که می‌بایست به فعالیت بعضی چوپانان و رمه‌داران اشاره داشته باشد.<sup>۲۰</sup> حال آنکه لغت «چوبن» در اینجا به معنای شبان نیست و نام از امیر چوپان (مغولی: چبان) (د ۷۲۸ق) می‌برد که نایب‌السلطنه و امیرالامراء ابوسعید بود و اشاره دارد به قائله «نازخاتونی» که او به راه اندخته بود:

امیر چوپان مدعی بود که وارث کلیه املاک نازخاتون است، همان دختر امیر کردستان که به دست پدرش اسیر گشته بود و حال از آن او بود. چون اوضاع سیاسی نابسامان بود، بعضی زارعین به قصد اخاذی از ملک‌آنکه تهدید می‌کردند که ملکشان در حقیقت متعلق به نازخاتون است، و بعضی دیگر به قصد پاداش سند جعلی به نام نازخاتون می‌ساختند و امیر چوپان همه این املاک را متصرف می‌شد. قائله چنان بالا گرفت که اکثر زارعین دست از کشت کشیدند. به روایت حبیب السیر، رشیدالدین فضل‌الله وزیر (د ۷۱۸ق) سعی کرد که امیر چوپان را از این کار باز دارد، ولی موفق نشد. عاقبت به درخواست جانشین خواجه رشید، یعنی تاج‌الدین علیشاه وزیر (د ۷۲۴ق)<sup>۲۱</sup>، امیر چوپان قبول کرد که در ازاء بعضی املاک اینجو، یعنی املاک خاصه‌ایلخانی، از مدعای خود صرف نظر کند و بلوای نازخاتونی خوابانده شد.<sup>۲۲</sup> بنابراین، جمله‌ای که نام از امیر چوپان می‌برد (به حروف سیاه)، از برای حمایت املاک زاهدیه بود در برابر تعددی از نازخاتونی، از آنچاکه توافق با امیر چوپان مدتی پس از مرگ رشیدالدین انجام گرفت، در سنّه ۷۲۰ که سال صدور این فرمان است قائله نازخاتونی هنوز پابرجا بود و وجود چنین جمله‌ای لازم بود تا املاک زاهدیه از این بلیه مصون بماند.

<sup>۱۵</sup> Cleaves, 1953: 67.

منشأ این باور بسایی چنگیزی بود که به موجب آن می‌بایست خان مغول از اروغ چنگیز باشد. این است که به قیاس آن، عاقاب بیغمبر را شایسته جانشینی او می‌دانستند. به روایت ابوالقاسم کاشانی، غازان خان از قول چنگیز می‌گفت که «مسلمانان بدترین امت و نازل‌ترین قوم‌اند» چون با اولاد و ذریات حضرت رسول بدرفتاری کرده و می‌کردند. نک: قاشانی، ۱۳۴۸: ۹۱.

<sup>۱۶</sup> راقم سمرقندی، ۱۲۸۱: ۱۴. <sup>۱۷</sup> منشأ این باور بسایی چنگیزی بود که به موجب آن می‌بایست خان مغول از اروغ چنگیز باشد. این است که به قیاس آن، عاقاب بیغمبر را شایسته جانشینی او می‌دانستند. به روایت ابوالقاسم کاشانی، غازان خان از قول چنگیز می‌گفت که «مسلمانان بدترین امت و نازل‌ترین قوم‌اند» چون با اولاد و ذریات حضرت رسول بدرفتاری کرده و می‌کردند. نک: قاشانی، ۱۳۴۸: ۹۱.

<sup>۱۸</sup> نک: یانویس ۲۶. <sup>۱۹</sup> برای نمونه، نک: ۳۵-۳۴. <sup>۲۰</sup> Soudavar, 1992: 34. <sup>۲۱</sup> علیشاه یکی از صاحب منصبانی است که ظهر این فرمان را امضا کرده است.

دراویش هم به پیروی از این سنت بر پوست گوسفندي می‌نشینند که آن را «پوست تخت» می‌نامیدند، که به منظور احتراز از تهمت نامسلمانی، بعضی از آنها نامش را مبدل به سجاده کردند؛ ولی در فتوت‌نامه‌ها، همچون فتوت‌نامه خاکساریه، در آنچاکه مرید مورد استنطاق قرار می‌گیرد، در برابر سؤال اینکه اصل سجاده چیست، جواب این است که «همان پوست تخت است».<sup>۲۳</sup> بنابر این منظور از سجاده شیخ زاهد تخت ریاست او است، و کلیوز درست حدس زده بود که «در اصطلاح دراویش، سجاده حکم تخت پادشاهی دارد».<sup>۲۴</sup> پس عجب نیست اگر صاحب تاریخ راقم این اصطلاح را در مورد سربداران به کار برد باشد: «بعد از نوبت سلطنت امیر یحیی، حیدر قصاب در پوست تخته امارت تکیه زد»<sup>۲۵</sup>، زیرا سربداران در اصل مرید شیخ خلیفه بودند. به علاوه، امراشان از صنف پهلوان و درویش و قصاب بودند که همگی فتوت‌نامه داشتند و موضوع پوست گوسفند قربانی در همه‌شان مطرح است. نکته دوم این است که بدرالدین صریحاً می‌گوید که وارث سجاده شیخ زاهد، پسرش شیخ جمال‌الدین بود و به موجب یرلیغ، جانشینی می‌بایست در خاندان او بماند. مدعایش درست می‌نماید، زیرا شیخ زاهد مورد احترام غازان خان (حدک: ۶۹۴ - ۷۰۳ق) بود و دلیلی نداشت که به هنگام مرگ شیخ زاهد از وراثت پرسش پشتیبانی نکند؛ خاصه اینکه باور مغلولان این بودکه وراثت می‌بایست در اروغ (= خاندان) سرسلسه بماند.<sup>۲۶</sup> یرلیغی که بدرالدین بدان اشاره می‌کند نیز محتملاً از خود غازان است. اما بیست سال بعد دیگر غازان نبود و خانقاہ صفویه قدرتمند شده بود و شمس‌الدین که برادر بطی‌بی فاطمه بود<sup>۲۷</sup>، به پشتوانه شیخ صفی، جسارت دست‌اندازی بر مال موقوفه زاهدیه پیدا کرده بود. از فحوای عرضه‌داشت و همچنین دستور غازان پیداست که توجه بدرالدین معطوف موقوفه بود و درآمدهای آن، و خواهان بازگشتشان بود. از آنچاکه این فرمان همانند بسیاری دیگر از فرامین مغول که موضوع‌شان معافیت مالیاتی بود<sup>۲۸</sup> سر از آستانه شیخ صفی برآورد، می‌توان نتیجه گرفت که موقوفات زاهدیه هم عاقبت‌الامر به تصرف صفویه درآمد. صفویه طبعاً اسنادی را که مبنی بر معافیت‌های مالیاتی بود حفظ

<sup>۱۴</sup> فتوت‌نامه و رسائل خاکساریه، ۱۳۸۲: ۱۷۹.

<sup>۱۵</sup> راقم سمرقندی، ۱۲۸۱: ۱۴.

<sup>۱۶</sup> منشأ این باور بسایی چنگیزی بود که به موجب آن می‌بایست خان مغول از اروغ چنگیز باشد. این است که به قیاس آن، عاقاب بیغمبر را شایسته جانشینی او می‌دانستند. به روایت ابوالقاسم کاشانی، غازان خان از قول چنگیز می‌گفت که «مسلمانان بدترین امت و نازل‌ترین قوم‌اند» چون با اولاد و ذریات حضرت رسول بدرفتاری کرده و می‌کردند. نک: قاشانی، ۱۳۴۸: ۹۱.

<sup>۱۷</sup> نک: یانویس ۲۶.

<sup>۱۸</sup> برای نمونه، نک: ۳۵-۳۴.

<sup>۱۹</sup> علیشاه یکی از صاحب منصبانی است که ظهر این فرمان را امضا کرده است.

## ترجمه فرمان ایغوری ابوسعید

[۱] کلام ماست، بوسعید بهادرخان

[۲] ...

[۳] به نویانان صدگان (یعنی سرهنگان)

[۴] گیلان، دشتاوند، گشتاسفی،

[۵] و به کلیه کارگزاران

[۶] ما بر ...؟ ... در اران و موغان، و به ملکان، نایان، متصرّفان

[۷] و بیتکچیان<sup>۲۳</sup> به قضاّت و شیوخ ...؟ ... و دیگر ...؟...؛

[۸] به بزرگان، رئیسان، و کیاوشان<sup>۲۴</sup> و به عموم رعایا

[۹-۱۰] این شیخ بدرالدین ابومحمد محمود، که دعاگوی حضرت ماست، شکایتی به ما عرضه کرده، که می‌گوید:

[۱۱-۱۲] «اگرچه بنا به برلیغ، به جای پدرم، شیخ جمال الدین، بر سجاده شیخ زاهد ابراهیم می‌باشد بنشینم و نظرات بر کاغذ وقف<sup>۲۵</sup> بکنم، خویشاوند مهترم<sup>۲۶</sup>، شمس الدین محمد، مرا از آن دور کرد

[۱۳] و برلیغ و منشور<sup>۲۷</sup> ما را متصرف شده، باعث خرابی موقوفات شده است».

کلام ماست: اگر راست باشد که او (یعنی شمس الدین) خودسرانه و بی اجازه عمل کرده، می‌باشد هر آنچه از برلیغ و منشور گرفته مسترد دارد، و اگر از شرائط وقف تخطی کرده وجه المثل آن را، هر چه باشد، جبران نماید. باید که شیخ بدرالدین ابومحمد محمود همچون گذشته بر سجاده بنشیند و بتوانند بعد از رسیدگی به موقوفات درآمد آن را به مصارف مندرج در وقف‌نامه برسانند. هیچکس، هر که باشد،

[۲۱-۲۷] نباید در این کار مداخله کند، نباید ستیزه جوید و دعوا راه بیندازد. باید که مریدان، شیوخ و هر آنکه آنجا هست، به گفتۀ او عمل کنند و از آن تخلّف نورزند. و نباید که بدون اجازة او حتی یک من یا یک پیمانه غله جابه‌جا کنند. نباید که چریک‌های مغول، ایلچیان، قوشچیان و بارسچیان<sup>۲۸</sup> و آینده و رونده، هر که باشد، اعمال زور بکنند. نباید که مایحتاج خود را به زور بگیرند یا چیزی ضبط بکنند. و اگر گندم<sup>(?)</sup> و جو (یعنی خوراک) نیاز دارند به حدی که در وقف‌نامه از برای سفره جات تعیین شده اکتفا کنند.

[۲۸-۴۶] نباید که بیش از حد آذوقه و اولاد و ساوری (یعنی پیشکشی) و بیگاری و پایزة عبور<sup>۲۹</sup> مطالبه کنند. مبادا که به نام امیر چوپان مالی را ضبط کنند. رعایای این قصبات، که نامشان در سی سال [آخر]، در قانون<sup>(یعنی دفاتر) قصبات</sup> دیگر ثبت نشده، مجازند که بازگردن و مایملکشان را [باز پس] بگیرند.<sup>۳۰</sup> اگر مالشان ضبط شده باید مورد رسیدگی قرار گیرد و بر طبق موازین شرعی هر آنچه حق ایشان است، با احتساب ارتفاعاتش،<sup>۳۱</sup> به [آنان] مسترد گردد. و اگر کسی به زور در این املاک خانه کرده حکمی بر اساس شریعت باید جاری شود. ولی قصبات کنلچه، سدل و اردی، که ملک احمد به او داده<sup>۳۲</sup> باید [به وضع موجود] باقی بمانند. ساتیلمیش، شمس الدین، میرحسین، شعبان<sup>(?)</sup>، عمید الدین، محمد و رستم باید اورا حمایت کنند و از تعرض دیگران مصون بدارند و باعث رونق کار او شوند. محمد انوکئین<sup>(?)</sup> را نیز فرستادیم [تا اعلام کنند]،

کلام ماست: «پس از این اخطار، هر آنکه خلاف دستور عمل کند باید مجازات شود، باید اعدام شود». در این وقت، به طیب خاطر او را پایزة طلا و آلتمنغا اعطای فرمودیم تا در اختیار داشته باشد.

دستور ماست. نوشته شد به هشتم روز کاغوچید<sup>۳۵</sup> از دوّم ماه پاییز به سال میمون<sup>۳۶</sup> سنۀ هفتصد و بیست، به مقام سلطانیه.

### ظهر فرمان

[تأییدیه]: صحیح است. اوکجین<sup>۳۷</sup>، دولتشاه<sup>۳۸</sup>، دمشق خواجه<sup>۳۹</sup>، تاج الدین علیشاه.

[۱-۳] [یادداشت پروانه‌دار]: برلیغی که در آن گفته شده که: «بگذارید که پسرش مجری وقف‌نامۀ شیخ زاهد باشد». نوشته فیروز است.





## متن فرمان ایغورى ابوسعید

- [1] Busayid bayatur qan üge manu  
[2] ...  
[3] jaγud-un noyad  
[4] Gilan, Daštawand, Güştasbi  
[5] Aran Muyan[-u] ... ? ... n[-u] deger-e  
[6] bidan-a tüsigdegesd-te meligüd nayibud mutasaribud  
[7] bičigečin-e qadin šiy-ud ... ? ... b[u]su ... ? ...  
[8] ötegüs irayis-ud (?) keyenüwes-e olan iraiyad aran-a  
[9] ene šiy Badaradin Abul Maqmad Maqmud irüger ögüged irejü  
[10] öcigülür-ün  
[11] ğrlı-iyar ečige-yügen šiy Čamaladin-u or-a šiy shaqid  
[12] Ibrayim-un sujada-dur [saγ]uju qayas-a-yin w[aγ]b[-ud]-un  
[13] deger-e tüsigdejü bügetele aqa minu Šamsadin Maqmad namayı ülü qalyan  
[14] ğrlı-ud bičigüd-i manu abč[u w]aγb-udi qarab bolγaj[uγui] (?) kemejü  
[15] ünen bügesü ker kiжü überün durabar eyimü yosu ügegүi üiledün  
[16] ajuγui edüge ber bügesü a[li-b]  
[17] ğrlı bičigüd-i şarti waγb-ača tasarub bolγaysan-i jugiyer qariγulju  
[18] ögtügei. šiy Badaradin Abul M[a]q[m]ad Maqmud ur-ji[-yin yosu]γar  
[19] sujada-dur saγuju. waγb-udi abadan-laju γarqui irtibi-yi şarti  
[20] waγb-un yosuγar qarja b[olyatuya]i kedber bolju üiles [üiled]čü  
[21] jaγur-a buu oratuγai. temečeju buu qaltuγai. tendekin murid-ud  
[22] šiy-ud aran inu ügeber [y]abuju üge inu busi [bu]u bolγatuγai.  
[23] imadača ay-e ügegүi nigen mengü nigen badman tarıγandur kürtele  
[24] tasarub buu bolγatuγai. dabariqun Mongγol čerigüd ilčin bölg  
[25] sibaγučin barsučin busud kedber bolju küçü buu kürgetügei.  
[26] yaγud kedi anu bulju tataju buu abtuγai. tarıγad bijadi anu  
[27] egdegültügei. qayas-a-yin suwra-dur belen büküni jugiyer ögteged  
[28] bügetele ülemjü tusqu γuyul ulay-a alaba sawri gerigeyin buu  
[29] mör buu γuyutuγai. Aban Čub[a]n oraγulju yayuba abtuγai. γučin  
[30] od-tača inegsi-de busud irgen-ü toγan-dur qanun  
[31] -dur es-e oraγsad iraiyad anu kendür be bügesü qariγulju  
[32] ögtügei. mulgüd-i anu kenber yosu ügegүi tasarub bolγaysad bügesü  
[33] jugiyer olilčaju irtibi selte şariyad-iyar qariγulju ögtügei.  
[34] mulgüd-tür kenber küçü-ger keyid bosqaysan bügesü şariyad-iyar  
[35] qayas bolγatuγai. melig Aqmad imadur öögügsen Kenleče Sidil Aradi  
[36] sildege-yi mön yosuγar aγultuγai. Satılımış Šamsadin Mir Usayın  
[37] Išbau-a Amidadin Maqmad Urustam imayı kenebe küçü ülü  
[38] kürgegülüün aliber üiles-i inu jugiyer bütügejü sayitur asiran atuγai  
[39] kemen. Maqmad (?) Anukain-i ilebe.  
[40] bidan-a ayin kemegülgüd bürün  
[41] ğrlı busi bolγaqun aran aldatuγai ükütügei kemen imada bariju  
[42] aγai altan gerige al tamγatai  
[43] ğrlı soyurqaju ögbei. bičig  
[44] manu doluγan jaγud qorin od-tur bičin jıl namur-un  
[45] dumdadu sara-yin naiman qayučid-ta Sultaniya-da  
[46] büküi-dür bičibe ⋮

Verso:

üjig inu. (?) Ükečin. Dawlaš-a. Dimiš Qoja. Taјadin Ali Š-a

[1] šiy shaqid-un qayas-a wayb-i

[2] köbegün inu medetügei. kemegsen

[3] ğrlı Birus bičibe

- <sup>۲۳</sup> همان طور که کلیوز (1953: 61) توضیح داده اصل لغت مقول «بیچیگچی» است، ولی در ترکی رایج در ایران به «بیتکچی» مبدل شده است. منظور پروانه چیان است.
- <sup>۲۴</sup> در متن «کی نووس» نگاشته شده و کلیوز برای آن تعییری نداشته، چون فرمان مربوط می شود به نواحی کیلان و عنوان حکام آن ناحیه «کیا» بود و یا یکی از مشتقاتش، قرائت «کیاوشن» منطقی و ممکن به نظر می رسد، خاصه اینکه در ردیف بزرگان محلی آمده و نه جزء عمال مقول.
- <sup>۲۵</sup> یعنی نظارت بر اجرای مفاد وقف‌نامه. مفهوم لغت «کاغذ» بر کلیوز معلوم نشده بود و پیشنهاد پروفسور هنینگ را ضبط کرده بود که شاید به جای «کاغذ» منظور «خاصه» باشد (70). (Cleaves, 1953: 70).
- <sup>۲۶</sup> در اصل فرمان اصطلاح «آقا مینو» آمده که کلیوز آن را «برادر بزرگ‌تر» ترجمه کرده است. اما مینورسکی با توجه به اینکه شیخ زاهد فرزندی به نام شمس الدین محمد داشت و عمومی بدرالدین بود، بعدی می داند که شخص اخیر بادری هم به همان نام و لقب داشته باشد و تصور می کند که شاید نویسنده فرمان به جای «اباقا» (یعنی عمو)، اشتباهاً لفظ آقا به کار برد است (Minorsky, 1954: 520).
- <sup>۲۷</sup> اگرچه معنای لغوی «آقا» برادر بزرگ‌تر است (همانند «اینی» که به برادر که هر اطلاق می شد)، این لغت برای اشاره به خویشاوند بزرگ‌تر نیز به کار می رفت، چنانکه منظور از اصطلاح «آقا و اینی»، که در تواریخ این دوره مکرر به چشم می خورد کل افراد طایفه است، اعم از بزرگ و کوچک، و نه براذران. امروزه هم آقا به معنی بزرگ است. از طرفی دیگر این بزار تصویری می کند که برخلاف نظر مینورسکی دو شمس الدین محمد بودند: یکی پسر شیخ بود که در آخر عمر او متولد شده بود (به اخراج می گوید پس از هشتاد سالگی) و او را شمس الدین محمد صوفی می خواندند (ابن بزاز، ۱۳۷۳)، و دیگری نوه او بود (همان: ۳۱۶). معلوم نکرده که شخص اخیر پسر جمال الدین است یا نه، اگر بود و بزرگ‌تر از بدرالدین بود، آن وقت کاربرد «آقا» در صورت اخیر، منطقی به نظر می رسد که جانشین جمال الدین، این پسر ارشد باشد و نه بدرالدین. اما چون بنا به فرمان، بدرالدین جانشین پدر است، حدس می زنم که شمس الدین مدعی است، عمومی اوست و نه براذران.
- <sup>۲۸</sup> دیگر اینکه، به روایت ابن بزاز (همان: ۲۲۲)، جمال الدین به مادر بی بی فاطمه اهانت کرده بود و او را دق مرگ کرده بود. و این خود ممکن است که سبب خصوصیت شمس الدین محمد صوفی باشد با اعقاب براذران، از جمله بدرالدین.
- <sup>۲۹</sup> در اصل متن «بیچیگ» آمده که معادل منشور است و دستوری است فاقد طغرا و مهر ایلخان.
- <sup>۳۰</sup> اصطلاحی است که در جامع التواریخ رشیدی و در تواریخ تیموری از برای میرشکارانی که باز و یوزپلنگ می پرورانند به کار رفته است.
- <sup>۳۱</sup> در اصل متن به صورت «سیپاچوچی» و «باروسوچی» آمده است.
- <sup>۳۲</sup> کلیوز این جمله را «صرف پلاک» ترجمه کرده که معنیش نامشخص است (Cleaves, 1953: 92). در حقیقت اشاره به پایزه مغولان دارد که جواز (فلزی) عبور بود.
- <sup>۳۳</sup> به نظر می رسد که شمس الدین و صفویه عده‌ای از هواخواهان زاهدیه را از آنجا رانده بودند. مدت سی سال حد نصابی بود که غازان تعیین کرده بود برای شمول مرور زمان (96–۹۵). (Cleaves, 1953: 95–۹۶).
- <sup>۳۴</sup> منظور درآمدهای از دست رفته است، و کلیوز درست تشخیص داده که در اصل متن، نگارش «ایرتبی» مغولی شده «ارتفاع» است (97). (Cleaves, 1953: 97).
- <sup>۳۵</sup> در اینجا «او» راجع به شمس الدین است، و ظاهراً بوسیله تشخیص داده که بعضی از املاک که به شخص او اهدا شده بود، باید در ید او بماند.
- <sup>۳۶</sup> در اصل «ایشیتا» نگاشته شده. چون ترکان به حرف صامت کلمه را آغاز نمی کنند و فی المثل «رئیس» را «اورستم»، شاید در اینجا هم حروف اول اضافی هستند و غرض شبان یا شعبان است.
- <sup>۳۷</sup> یعنی هشت روز بعد از نیمه دوم ماه.
- <sup>۳۸</sup> ترکی: پیچین‌ثیل.
- <sup>۳۹</sup> دولشاه ایداجی قبلًا در خدمت الجایتو بود (قاشانی، ۱۳۴۸: ۲۳۴).

### كتاباتame

- ابن بزاز اردبیلی (۱۳۷۳). صفوة الصفة، در ترجمة احوال و اقوال و كرامات شیخ صفوی الدین اسحاق اردبیلی. به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: زریاب.
- خواندمیر، غیاث الدین همام (۱۳۵۳). حبیب السیر. به کوشش محمد دبیرسیاقی. ۴ ج. تهران: کتابفروشی خیام.
- راقم سمرقندی، شریف (۱۳۸۱). تاریخ راقم. به کوشش ایرج افسار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- فتوت نامه و رسائل خاکساریه (۱۳۸۲). به کوشش مهران افساری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- قاشانی، ابوالقاسم (۱۳۴۸). تاریخ الجایتو. به کوشش مهین همبی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کسری، احمد (۱۳۵۲). کاروند کسری (مجموعه ۷۸ رساله و گفتار). به کوشش یحیی ذکاء. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- Cleaves, F. W. (1951). "A Chancery Practice of the Mongols in the Thirteenth and Fourteenth Centuries". in: *Harvard Journal of Asiatic Studies* 14. Cambridge.
- \_\_\_\_\_ (1953). "The Mongol Documents in the Musée de Téhéran". in: *Harvard Journal of Asiatic Studies*, Vol. 16, No. 1/2. Cambridge.
- Mazzaoui, M. (1972). *The Origins of the Safavids*. Wiesbaden.
- Minorsky, W. (1954). "A Mongol Decree of 720/1321 to the Family of Shaykh Zahid". in: *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 16/3. London.
- Pelliot, p. (1936). "Les documents mongols du Musée de Téhéran". in: *ĀThār-e Irān*, Annales du Service Archéologique du l'Irān. Tome 1. Joh. Enschedé en Zonen, Haarlem.
- Pirouzdjou, H. (1997). *Mithraïsme et émancipation, anthropologie sociale et culturelle des mouvements populaires en Iran: au VIIIe, IXe et du XIVe au début du XVIe siècle*. Paris.
- Soudavar, A. (1992). *Art of the Persian Courts*. New York.
- \_\_\_\_\_ (1999). "Forgeries; Introduction". in: *Encyclopaedia Iranica* X. London & New York .

## On Abū Sa‘īd Bahādor Khān's Edict in Uighur Language

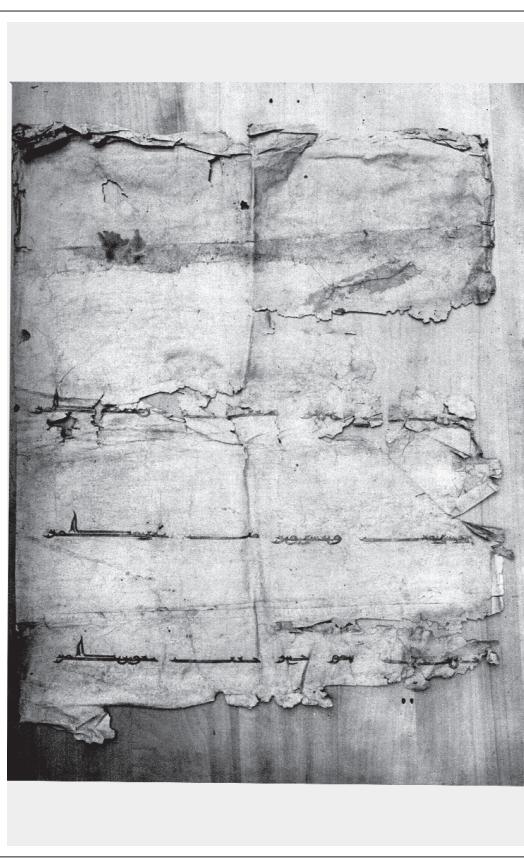
Aboulala SOUDAVAR  
(Huston)

An interesting feature of a group of Achaemenid documents recently discovered in Afghanistan is that these royal edicts that were issued in response to specific request also include the summary of the original appeal. A similar practice is noticeable in an edict from the Ilkhān Abū Sa‘īd Bahādor Khān (r. 716 - 736 A.H./1316 - 1336 A.D.), in Uighur language.

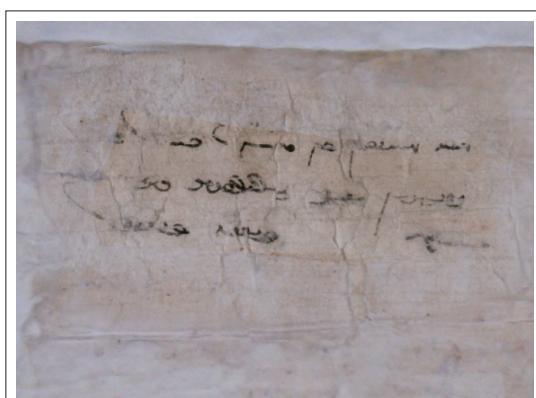
This edict is composed in response to an appeal by Sheykh Badr al-Dīn Abū Muḥammad Maḥmūd, grandson of Sheykh Zāhed-e Gilānī, in which Badr al-Dīn had claimed that although he was the legitimate successor to his father, one of his relatives by the name of Jamāl al-Dīn ‘Ali, (possibly an uncle or a cousin) usurped his position.

This edict reveals the apocryphal nature of an item of information in one of the Safavī histories. The author of *Ṣafwat al-Ṣafā* claims that Sheykh Zāhed-e Gilānī (d. 700 A.H./1301 A.D.) had appointed Sheykh Ṣafī al-Dīn Eshqāq of Ardabil (650 - 735 A.D./1252 - 1335 A.H.) as his successor. But this edict contradicts that information and points to the fact that Sheykh Zāhed's successor was his eldest son Sheykh Jamāl al-Dīn ‘Ali.

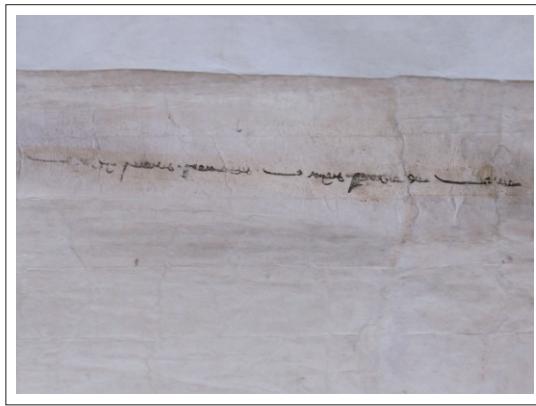
The article provides a transliteration of the Uighur text with a Persian translation.



ت ۴: بخشی از فرمان ابوسعید بهادرخان (فعلاً مفقود، تصویر به نقل از: .(Pelliot, 1936)

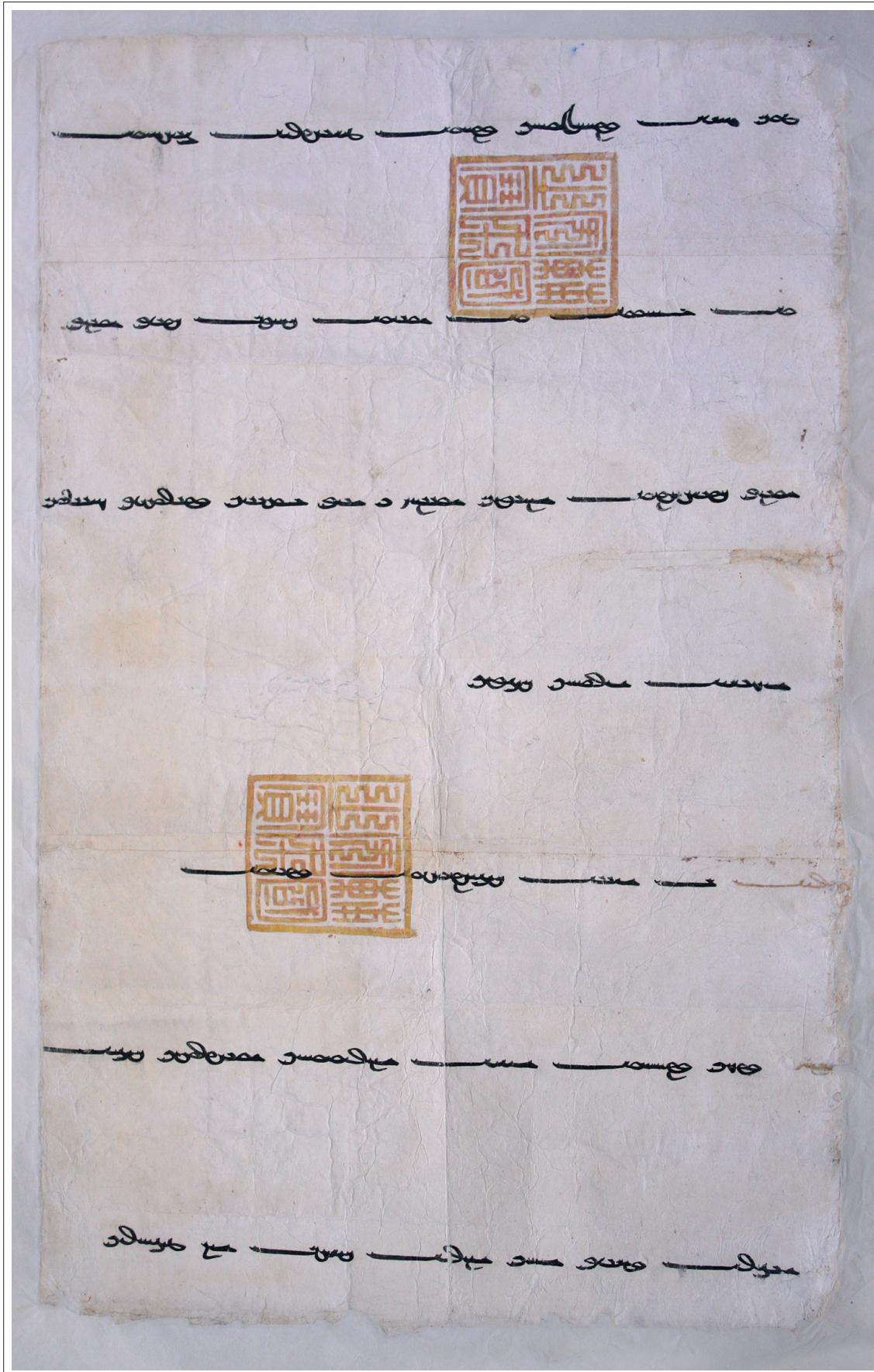


ت ۲: یادداشت ظهر فرمان (پشت قطعه ش ۳۳۲۳ ← ت ۱۰).

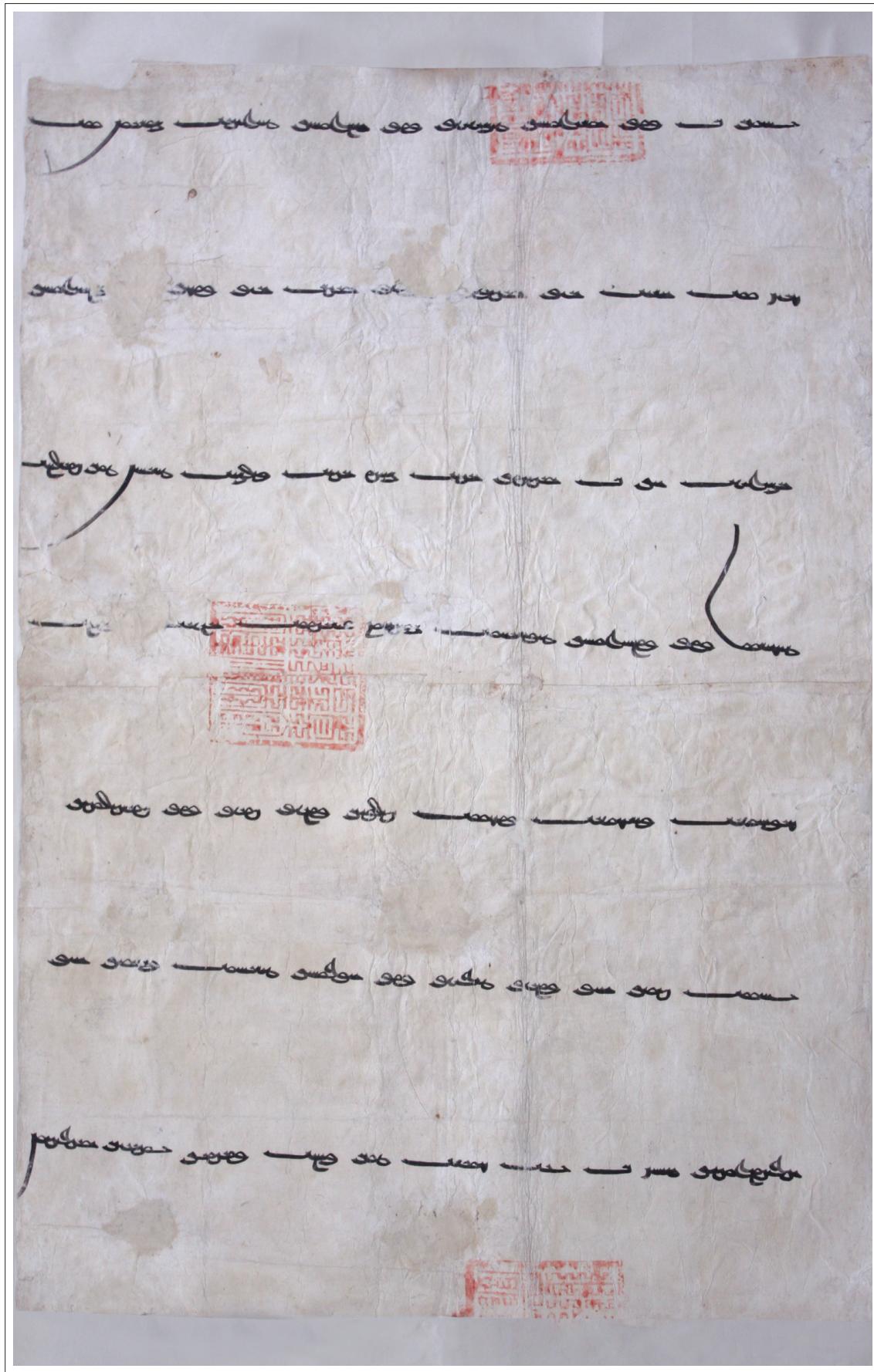


ت ۳: ادامه یادداشت ظهر فرمان (پشت قطعه ش ۳۳۲۳ ← ت ۱۰).

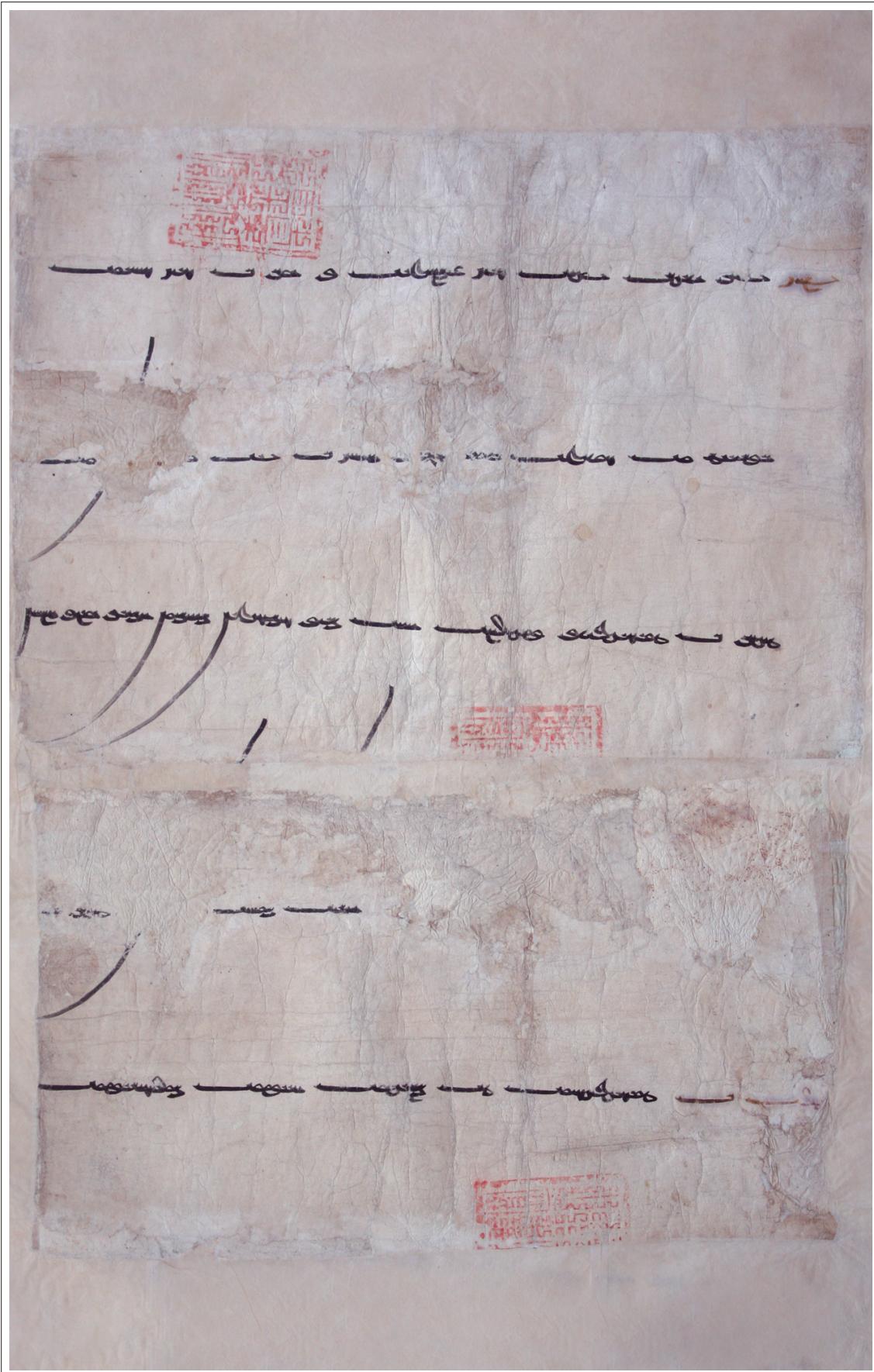




ت ۵: بخشی از فرمان ابوعسید بهادرخان (تهران، مؤسسه ملی ایران، ش ۳۳۲۲)، ابعاد سند ۱۱۳×۸۹ س.م، ابعاد صفحه ۱۴۰×۱۴۰ م.م.



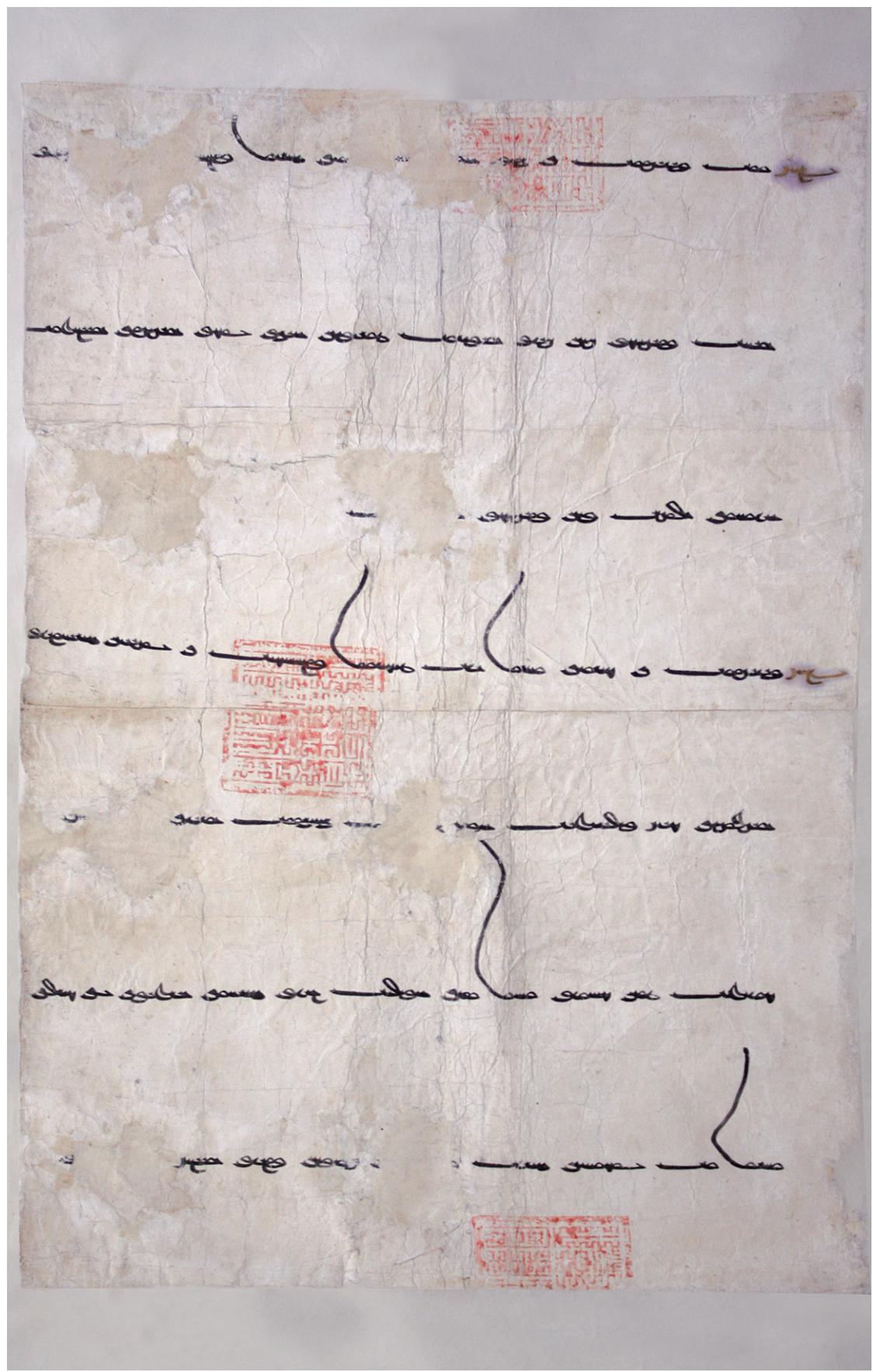
ت ۶: بخشی از فرمان ایوب سعید بهادرخان (تهران، موزه ملی ایران، ش ۲۰۸۲۲)، ابعاد سند ۷۲×۱۰۲ س.م، ابعاد صفحه ۱۳۰×۱۳۰ م.م.



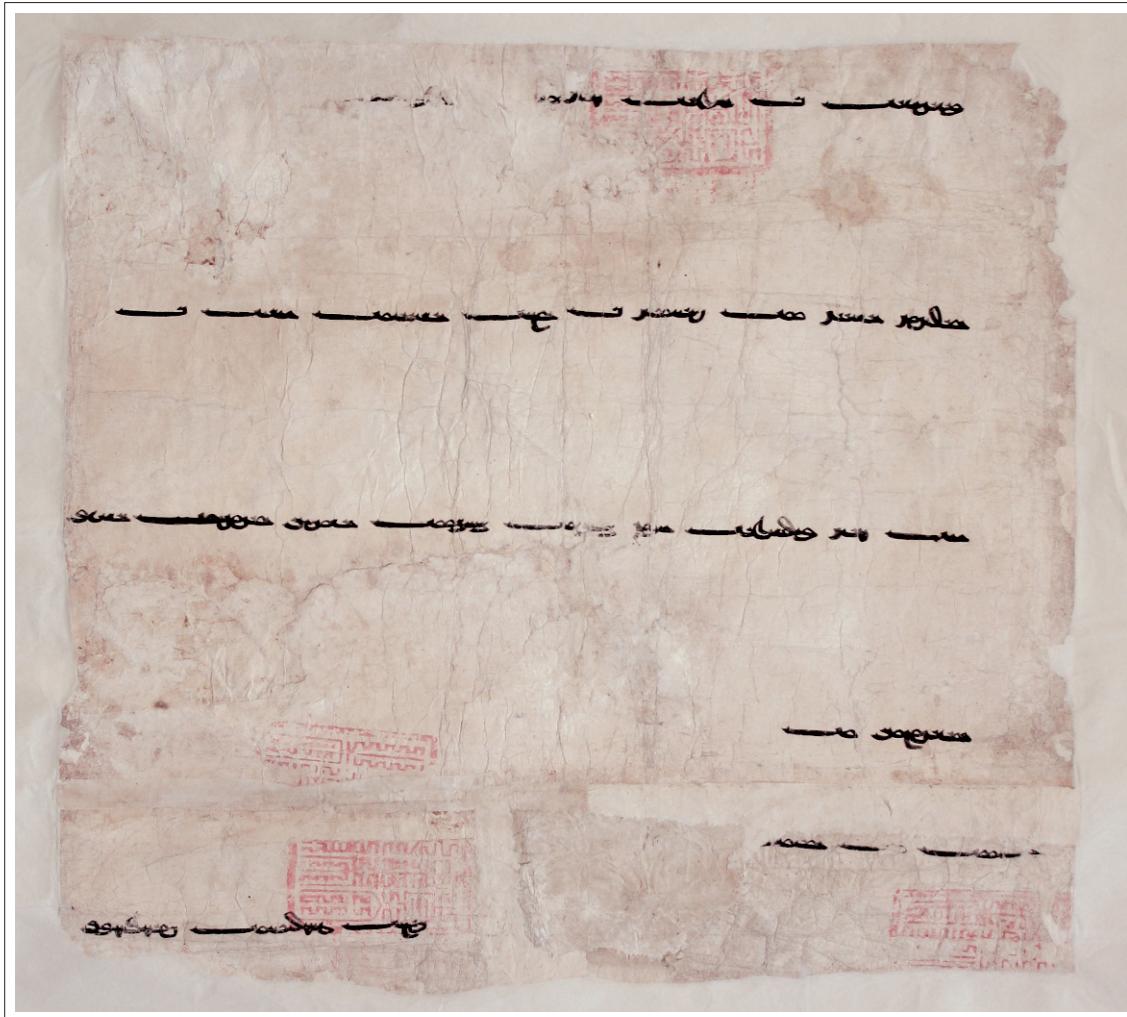
ت ۷: بخشی از فرمان ایوسعید بهادرخان (تهران، موزه ملی ایران، ش ۲۰۸۲۳). ابعاد سند ۹۱ × ۶۸ س.م.



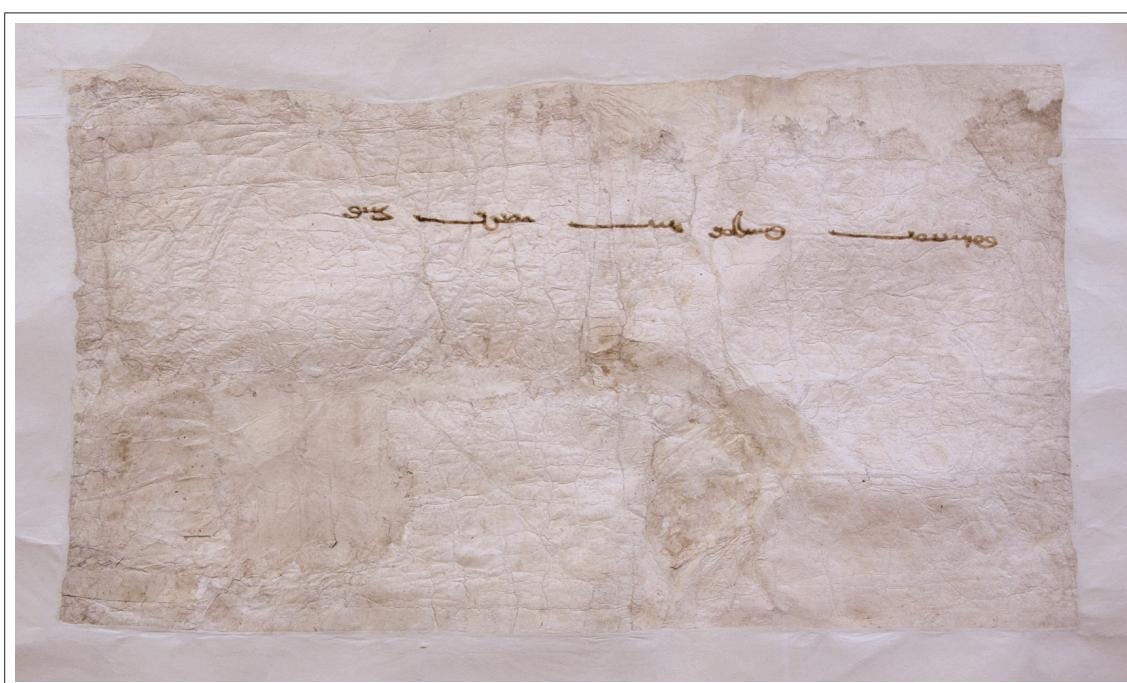
۲۰۹



ت ۹: بخشی از فرمان ابوسعید بهادرخان (تهران، موزه ملی ایران، ش ۲۰۸۲۵)، ابعاد سند ۷۳ × ۱۰۳ س.م، ابعاد مهر ۱۳۰ × ۱۲۰ م.م.



ت ۱۰: بخشی از فرمان ابوسعید بهادرخان (تهران، موزه ملی ایران، ش ۲۰۸۲۴)، موزه ملی ایران، ش ۲۰۸۲۴، ابعاد سند ۵/۷۲ × ۶۷ س.م.



ت ۱۱: بخشی از فرمان ابوسعید بهادرخان (تهران، موزه ملی ایران، ش ۲۰۸۲۶)، موزه ملی ایران، ش ۲۰۸۲۶، ابعاد سند حدود ۵/۷۲ × ۳۸ س.م.